أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 امروز صبح كه می‌خواستم حركت كنم بیایم به سمت طهران، رفتم توی آن جایی كه نوشته‌ها و این نامه‌ها و این چیزها را قرار می‌دهم دیدم سوالاتی كه دوستان در دفعه‌های قبل داشتند در آنجا متراكم شده به نحوی كه ما به طور كل از آوردنش پشیمان شدیم! دیدیم كه فقط باید مجلس به این مطالب بگذرد، لذا به این فكر افتادم كه برای اینكه سوال دوستان هم بدون پاسخ نماند در یك مجلسی، حالا در مجالس دیگر، چه مجالس مخدرات چه مجالس آقایان، به سوالات جواب بدهم، نگاه كردم دیدم حتی بعضی از سوالات، خب بسیاری از اینها سوالات عمومی است و مربوط به ابتلاء همگانی است، لذا از این نظر پیشنهاد كردم كه رفقا و دوستان پاسخ اینها را انشاللَه در صحبت‌های آتی كه ما با چیزها داریم پیگیری كنند، در میان صحبتها پاسخ می‌دهیم، حالا شاید به این مطالبی كه در اینجا رفقا تذكر دادند برسیم.

 با خود گفتم كه چه چیزی را امروز خدمت دوستان مطرح كنم؟ به یادم آمد مسائلی كه به طور كلی شاید رفقا بی‌اطلاع هم نباشند، بخصوص ماههای اخیر و اشكالات و ایراداتی كه از بعضی از موارد معلوم الحال مطرح می‌شود و مشخص هم هست كه دعوائی و اغراضی كه پشت این مطالب هست حاكی از چه مطالبی است.

 همانطوری كه بنده بارها خدمت رفقا عرض كردم، مطالبی را كه بنده می‌گویم سعی می‌كنم حداقل تصرفات خودم را درش اعمال كنم و فقط به بعضی از توضیحات بپردازم، زیرا مطلوب و مقصود شما مطالب و تفكرات بنده به شخصه نیست، شما به دنبال مطالب بزرگان و اولیا خدا و مطالعه‌ی كتب آنها و پیگیری مسائل و مطالب آنها هستید، در نتیجه امانتی را كه بنده باید در خدمت رفقا و دوستان به آن امانت بپردازم و التزام و تعهد داشته باشم توضیح و تبیین همان مطالب است، از خود دخل و تصرف و اضافه نباید بكنم.

 تمام آنچه را كه تابحال، چه در كتابهایی كه مشاهده می‌كنید تالیف شده یا در سخنرانی‌هایی كه شده، تمام آنها یك به یك مبانی مرحوم آقا رضوان اللَه علیه است، یك به یك و مو به مو، مو به مو مبانی ایشان است، منتهی عادت بنده نیست برای اینكه هر مطلبی را كه بگویم منتسب كنم، از سابق هم یك‌

 همچنین عادتی نداشتم و به خاطر اینكه تبعا حمل می‌شود بر بعضی از .....، خلاصه علی كل حال جای شیطان و روزنه برای نفوذ شیطان باز است!! ما مطالب را خیلی‌هایش را به خودمان نسبت می‌دهیم می‌گوییم و هر كسی هم حرفی دارد پیش خودمان بیاید! هر چیزی دارد بیاید بگوید.

 در خود زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یك همچنین قضایایی اتفاق افتاد، و آن تجربه برای ما كافی بود و عده‌ای شروع كردند كه مطالب را صحبت كردن و بر علیه ما حرف زدن و این طرف و آن طرف، خب بسیار خب، تا اینكه كار به جایی رسید كه خب ما دیدیم اینها ممكن است یك اثرات سوئی كه می‌گذاشت و همینطور هم بود، روی مرحوم آقا می‌گذارد، خب می‌روند پیش ایشان، حرف می‌زنند و هی كم و زیاد می‌كنند و چه می‌كنند و اینها، بعد ما آمدیم مطلب را از بیخ راحت كردیم، آمدیم گفتیم كه آقایان ما هر مطلبی را كه نقل می‌كنیم اصلا از خودمان می‌گوییم هیچ ارتباطی به پدرمان ندارد، در زمان ایشان، و من دیگر همچنین شخصی را اصلا نمی‌شناسم! اصلا در دنیا یك همچنین فردی را ما نمی‌شناسیم و مطلب ..... هر كی با من حرف دارد بیاید جلو، اشكال دارد بیاید جلو! این حرفها را از پای منقل كه نیاوردیم، مطالب، مطالبی است كه بالاخره رویش فكر شده، حالا یا به اشتباه رفتیم یا به صحیح، ولی بالاخره مطالب همینطوری روی هوا نیست، مثل خیلی حرفهایی كه زده می‌شود و فردا هم می‌گویند كه نه آقا اینطور نبوده و آنطور نبوده، و اینجور بوده و آنجور بوده، به این كیفیت نیست.

 فلهذا دیگر بنا بر این شد و با همین روش دیگر جلوی شیطنت شیاطین گرفته شد! دیگر خب حرفی نداشتند، چیزی برای گفتن نبود كه این آقا حرف پدرش را عوض می‌كند و كم و زیاد می‌كند، گفتیم هر حرفی را خودم می‌زنم، حكایت مربوط به خودم است، قضیه‌ای نقل می‌كنم خودم دارم نقل می‌كنم، تفسیری دارم می‌كنم خودم دارم می‌كنم، بیانی می‌كنم خودم دارم می‌كنم، حكم فقهی، نظر خودم را دارم می‌گویم، تمام شد، خلع سلاح شدن، هیچی، دیگر ماندن كه چه كار كنند! ولی همانطوری كه گفتم شیطان آرام نمی‌نشیند، یك مدت گذشت دیدند نه، مطلب جدی است، یك كلام دیگر من نمی‌گویم كه این را مثلا از پدرم شنیدم، یا ایشان گفتند، در زمان حیات ایشان بود دیگه، بنده قم بودم و ایشان هم در مشهد بود. اینها دیدند كه ما دیگر صحبتی از ایشان نمی‌كنیم و هر چه می‌گوییم و خب بالاخره ما هم یك طلبه دیگر، طلبه حرف می‌زند، پاسخ می‌دهد، همینطور ساكت كه نمی‌نشیند! لذا هیچی، دیگر همه‌ی دهانها بسته شد، فقط ایراد این بود كه ما حرف ایشان را عوض می‌كنیم، حرف ایشان را تغییر می‌دهیم، اصلا گفتیم بابا! این حرفها همش برای ماست، خب حرفتان چیست؟ اصلا برای ماست، نمی‌خواهید سوال نكنید، نمی‌خواهید نشنوید، نمی‌خواهید نپرسید، توجه می‌فرمایید.

 چند ماهی از این قضیه گذشت، تا اینكه دوباره خلاصه مثل اینكه یك برنامه‌ای چیده شد برای اینكه همان اوضاع دوباره پیش بیاید و اینها! یك روز ما وارد یك مجلس شدیم، رفته بودیم دیدن بعضی از دوستان كه از حج برگشته بودند و مراجعت كرده بودند، در آنجا یك سوال شرعی برایشان پیش آمده بود، سوال كرده بودند از یكی از آنها، از همین حجاج و خب شاید در جوابش اینها تردید داشتند، ابهام داشتند، سوال كردند كه آقا در حج بودیم یك همچنین مسئله‌ای اتفاق افتاد خب این چیست؟ من گفتم كه باید این كار را انجام بدهند، یكی آنجا گفت كه آقا نظر آقا چیست؟ نظر ایشان را می‌خواهیم [بدانیم‌]! گفتم تماس بگیرید با مشهد، با اخوی ما، او برود بپرسد نظر آقا را، حالا همان نظر آقا بود كه من گفته بودم به ایشان، برود بپرسد بیاید به شما نظر ایشان را بگوید، دیدند نه! این تو بمیری با آن تو بمیری دیگه خیلی فرق می‌كند!! دیگه قضیه جدی است، دیگه منصرف شدند.

 علی كل حال این دو روز دنیا را بالاخره ما می‌دانیم كه تمام می‌شود، بالاخره این دو روز تمام می‌شود، مگر چقدر دیگر از عمرمان باقی مانده در این دنیا، آن هم با هزار مسئله و با هزار مطلب! چه داعی داریم كه بخواهیم یك نظری بر خلاف نظر بزرگان مطرح كنیم؟ برای چه؟! اگر در روز قیامت شما بیایید و بگویید فلانی! ما حرف تو را كه نخواستیم، ما نظر پدر تو را خواستیم، ما كه توی این برف و باران در اینجا آمدیم و توی این موقعیت آمدیم، به خاطر اینكه بیاییم یك فردی كه بالاخره چند صباحی با بزرگی و با ولیی از اولیای الهی در ارتباط بوده، بیاید مطالب را بیان بكند و نظرات آن را بشنویم، اگر حكم شرعی می‌پرسیم می‌خواهیم ببینیم نظر او چی بوده؟ اگر سوال اجتماعی و سیاسی می‌كنیم می‌خواهیم ببینیم نظر او چه بوده؟ اگر یك مسئله مربوط به روابط شخصی و خانوادگی، مطالب معرفتی و امثال ذلك، ما نگاه به مطلب تو نمی‌كنیم، مثل تو ده هزار تا هستند، بیست هزار تا هستند، كاری باهاشون نداریم، منتهی از باب اینكه ارتباطی با این بزرگ داشتی، از این نقطه‌ی نظر ما می‌خواهیم این مطالب را بشنویم، بنده در روز قیامت باید نسبت به این مسئله برای شما پاسخگو باشم، توجه می‌فرمایید.

 اینقدر متوجه هستم كه مطالبی را كه می‌گویم اگر حتی نظر شخصی من باشد، می‌گویم این نظر شخصی من است، نظر مرحوم آقا این بوده، نظر بنده این است، این نظر، نظر شخصی است، چطور اینكه در همین كتابهایی كه خب شما دوستان می‌بینند، اهل فن، به خصوص راجع به مطالب فنی، وقتی كه چاپ می‌شود، خب ما این حواشی و تعلیقاتی كه در زیر می‌آوریم بعضی از این تعلیقات و حواشی توضیح است، بعضی از اینها ممكن است یك مطالبی باشد، یك نقاش‌هایی باشد، یك نوع تفسیرهای خاصی باشد، خب این را اهل فن باید همینطور باشد، اصلا باید راه، راهی باشد كه دور باشد از فضا و

 جوسازی و شعار و عمل به تظاهر.

 آنچه كه باعث بدبختی ماست همین مسئله است كه ما بیاییم براساس تفكرات خودمان مبانی را، یك مرتبه این به نظرم آمد توی راه كه می‌آمدم كه اصلا بیایم با رفقا و دوستان این قضیه را مطرح كنم كه چگونه می‌شود كه مبنا جایش را با یك اسطوره تغییر می‌دهد؟! مبنا، یك تفكر، یك ایده‌ی صحیح به جای اینكه آن بیاید در زندگی انسان كارساز بشود و راهنما باشد و الگو بشود، جایش را تغییر می‌دهد به یك ساخته و پرداخته‌ی توهم و تخیلات و او می‌آید كم كم جایگزین می‌شود، یك مرتبه هم نمی‌آیدها، نه! یواش یواش می‌آید، آن ایده و مبنا را كنار می‌گذارد و خودش می‌نشیند در آنجا، می‌گوید حرف دیگر حرف من، صحبت دیگر صحبت من، امر، امر من، نهی، نهی من! آن می‌رود كنار، این خطر است، خطر این قضیه است.

 وقتی كه رساله‌ی صلاة جمعه و نماز جمعه‌ی مرحوم آقا كه ایشان در مشهد، البته در نجف نوشته بودند، البته ایشان در اواخر عمر نظرشان تغییر كرده بود با آنچه را كه قبلا در نجف بودندها، و یك حواشی هم زده بودند كه الان [آن‌] حواشی به اسم خود ایشان در آن رساله‌ی عربی هست و انشاللَه امیدواریم كه دوستان و رفقا این را ترجمه بكنند، شاید هم كردند، به فارسی ترجمه كردند، انشاللَه منتشر بشود، وقتی كه بنده تعلیقات زیر این كتاب را داشتم می‌زدم، این دوستان كه ادیت می‌كردند و چیز می‌كردند گفتند آقا ما این كتاب را همینطوری چاپ كنیم؟ آخه شما اصلا ملاحظه‌ای نكردی!! پدری، پسری گفتند، همینطوری آمدی، در بعضی از موارد من گفتم كه من متوجه نشدم كه چه منظوری ایشان نسبت به این قضیه داشتند و این ....، خب این عبارت از نظر فنی عبارت تندی است، گفتم كه آقاجان ما خودمان را شاگرد مكتب امام صادق علیه السلام می‌دانیم، بنده پدرم را ناخنش را در این دنیا الان سراغ ندارم، صاف دارم می‌گویم، هر چیز در جای خودش، از نظر معارف و از نظر مراتب و از نظر رسیدن به آن مقامات، مانند او نیست، بنده اطلاع ندارم شاید باشد نمی‌دانم! مانند او وجود ندارد بلكه بسیار بسیار پایینترش هم وجود ندارد!! این اعتقاد بنده [است‌]، اما آن راهی را كه خود ایشان نشان داده و ما به واسطه‌ی آن ارائه و راهنمایی تا آخر بودیم، خب ما خیلی‌ها را دیدیم، خیلی از افراد را دیدیم، خیلی اشخاص را دیدیم، چرا اینجا بودیم؟ این علتش چه بود؟ چرا در اینجا ایستادیم؟ چرا در اینجا توقف كردیم؟

 شما تصور نكنید كه ما فقط از كوچكی آمدیم و چشممان به یكی دو تا از این افراد بیفتد و ....، ما اینها را همه را دیدیم، افراد را دیدیم، مدعیان را دیدیم، حالا نه مدعیان دروغین، نه! آنهایی كه خب‌

 مراتبی داشتند، حالاتی داشتند، امور غیر عادی، مسائل غیر عادی، بنده در مجالسی شركت می‌كردم چه در طهران و چه در قم و چه در سایر جاها، اینها را همه را دیدیم، بعضی‌ها را هم خب بالاخره! برای دوستان نقل كردم.

 آنچه را كه باعث شده است كه در اینجا توقف كنیم این است كه آن حقانیت و عمق و بینش و درك، درك صحیح و درك ....، آنچه را كه ما در این مكتب یافتیم در سایر جاها آن مطلب را ندیدیم، بزرگانی بودند، ما می‌رفتیم پیششان، صحبت می‌كردیم، چه می‌كردیم، گفتم، در صحبت‌هایم گفتم، دوستان می‌دانند، چه افرادی، بعضی‌ها را می‌شناسید، بعضی‌ها به رحمت خدا رفتند، بعضی‌ها هستند و بعضی‌ها هم خب نمی‌شناسید و من هم اسم نیاوردم، همه‌ی اینها را رفتیم ولی در آخر دیدم كه نه! آنچه را كه تشنگی ما را سیراب می‌كند و گرسنگی ما را برطرف می‌كند این مسائل نیست، این مطالب نیست، آمدیم دوباره سر جایمان، اینها همه قبول، اما، آنچه كه اینها به ما یاد دادند این است كه اول بفهم بعد برو، این را به ما یاد دادند، یك كلام، یك جمله، این عقلت را كنار نگذار، هیچ وقت. به حرف این و آن گوش نده، به این موقعیت و شعار و مسائل نگاه نكن، ببین مسیر صحیح هست یا صحیح نیست؟ فلانی گفته كه فلان كس خواب دیده، اولا آن فلان كس كه خواب دیده از كجا مرد صالحی باشد؟! یك، پیش تو مرد صالح است پیش بنده كه صالح نیست شاید صالح نباشد! بعدا هم خواب دیده، خواب شیطانی داریم، خواب رحمانی داریم، خوابهای متفاوت داریم، من بیایم سرنوشت خودم را، سرنوشت یك ملت را براساس یك خواب قرار بدهم؟! این كجای دین است؟! این كجای شریعت است؟! این كجای عقل است؟! كدام عقل می‌گوید؟ این همه بزرگان فرمودند به خواب توجه نكنید، خواب باید منطبق با میزان باشد، منطبق با معیار باشد، بله؟! اینها را پس برای در و دیوار می‌گفتند؟ یا برای من و شمای در امروز گفتند؟ امروز كه از هر زمان دیگری، بیشتر نیاز به این مبانی داریم، بیشتر نیاز به این مسائل داریم، برای امروزِ ما گفتند، آنوقت ما ترتیب اثر نمی‌دهیم، توجه نمی‌كنیم، ما مكتب مرحوم آقا و بزرگانی را كه بودند از اساتید ایشان، بر این اساس پذیرفتیم، من تا روز آخر با ایشان مثل یك طلبه بحث می‌كردم.

 در یك مسئله‌ی توحیدی، در یك مسئله‌ی توحیدی چهار سال ما با ایشان نقاش داشتیم، هر دفعه، تازه خود ایشان هم بعد شروع می‌كردند، هر دفعه مشهد می‌رفتیم هیچی، شروع می‌شد، آقا تو ....، دیگه به دعوا می‌رسید و یك دفعه یك ظرف آب روی كرسی بود در زمستان، همین سال‌های آخر ایشان، گفتند این آب را می‌ریزم گفتم اتفاقا خنك می‌شویم و یك خرده حرارتمان پایین می‌آید!!! تعجب می‌كنید؟ چون ایشان خیلی به من محبت داشتند، خیلی و ما خب متجری بودیم و جسارتمان و اینها را

 دیگر، گفتم بابا با ظرف آب و پارچ آب ریختن مسئله‌ی ما درست نمی‌شود! توجه می‌فرمایید.

 بعد از گذشت سه چهار سال از این قضیه، سه ماه مانده بود به فوتشان، من در آخرین سفری كه مشرف شدم در مشهد، در آخرین سفر، عرض كردم من خودم چیز نمی‌كردم بالاخره یك مطلب توحیدی بود كه آن با احساس و با چیز جور درنمی‌آمد، یعنی نیاز به تحقیق و اینها داشت، تامل داشت، در آخرین [سفر] شاید ایشان می‌خواستند كه دیگر مطلب را به من بگویند و می‌دانستند كه دیگر ملاقاتی به ما دست نخواهد داد، تا آن شب آخر، مرتبه‌ی دوم كه ما اصلا رفتیم دیگر بیمارستان و نتوانستیم ما ....، دیگر دوران ایشان به پایان رسید، آن آخرین مرتبه‌ای كه من مشرف شدم یادم است در آن دو سه شبی كه بودم یك دفعه فرمودند فلانی! در این مطلبی كه ما در این سالها با هم بحث می‌كردیم در این مسئله حق با شماست! ولی شما این را بدان حلوای تنترانی تا نخوری ندانی! گفتم بله، ما این را می‌دانیم، قبول داریماین مسئله را، منتهی از نقطه‌ی نظر عقلی، از نقطه‌ی نظر فلسفی می‌خواستم این قضیه برایم حل بشود وگرنه خب بله، این مسائل، مسائلی است كه با شهود برای انسان پیدا می‌شود، تصور كردید؟ یعنی خود ایشان اصلا ما را به این مسلك و مكتب راهنمایی می‌كردند، هر چه می‌گویم صدایت درنیاید، حرف نزن، كسی سرش اینجا نباید بیاورد بالا، همه باید چشمها را ببندند، همه باید خفه بشوند همه باید .....!، این حرفها نبوده! این مسائل نبوده.

 در مكتب بزرگان همه چیز شفاف است، همه چیز راست است، همه چیز درست است، همه چیز بر میزان عقل است، و نتیجه‌اش را هم همه دیدید، ندیدید؟! در این چند سال ندیدید؟ حالا كدام مكتب درست بود؟ آنهایی كه می‌گویند به یك مكاشفه می‌شود نگاه كرد، آنهایی كه می‌گویند به یك خواب می‌شود ترتیب اثر داد، دیدید به چه روزی افتادند؟ یا آن مكتبی كه می‌گوید عقلت را به كار بینداز، فهمت را به كار بینداز، به حرف این و آن گوش نده، شاید این مطالب از روی غرض و قصد برخواسته باشد! از كجا؟ توجه می‌فرمایید؟.

 در همه مسائل كه هست. لذا آنچه را كه ما دائما از ایشان مشاهده می‌كردیم در صحبت‌ها، این آیه بود ذلِكَ بِأَنَّ اللَه‌ این آیه را ایشان همیشه می‌خواندند، شاید بنده بیش از صد بار، صد و پنجاه بار این آیه را شنیدم كه ایشان در موارد و ظروف مختلفه این آیه را می‌خواندند، ذلِكَ بِأَنَّ اللَه‌ همیشه هم باید این در نظر ما باشد، به طور كلی اصلا سالك باید این آیه را همیشه جلوی چشمش داشته باشد و بهش تفكر كند، بهش تامل كند، ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ‌ لقمان، ٣٠ تمام سعادت و رستگاری و فلاح و نیك‌بختی و خوشبختی انسان در این دنیا به این آیه مربوط است، فقط حق را در نظر

 بگیر كه آن حق عبارت است از خدا و هر چه غیر از خداست كنار بگذار، یعنی كل سلوك در این آیه قرار می‌گیرد.

 ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ‌ لقمان، ٣٠ باید بدانی كه هر جا خدا پایش را در آنجا گذاشته، آنجا حق است، و هر جا كه حق است بدان كه خدا در آنجا پایش را گذاشته، غیر از او هر چه می‌خواهد باشد باطل است، هر كسی می‌خواهد باشد غیر از او، باطل است، هر كلامی غیر از او باطل است، هر توجیهی غیر از او باطل است، و این هم خدا می‌آید نشان می‌دهدها، خدا می‌آید نشان می‌دهد، آن سالكی كه بخواهد این آیه را مد نظر قرار بدهد و به دنبال این بخواهد برود، خدا هم می‌آید نشان می‌دهد، همانی كه داریم العلم نور یقذفه اللَه فی قلبه من یشاء، آن در اینجا هم می‌آید توجیه پیدا می‌كند.

 علم یك نوری است یك واقعیت روشنگری است كه خدا در قلب هر كسی بخواهد قرار می‌دهد، آن چیست كه خدا در قلبش قرار می‌دهد؟ آن چیست؟ خدا برمی‌دارد چرتكه می‌اندازد؟ یكی آنور و یكی آنور، شانسی در قلب این قرار بدهیم در قلب آن قرار ندهیم، یا نه؟ حساب و كتاب است، حساب كتاب است، این كه خدا در قلبش قرار می‌دهد از اول گزینشی آمده و افراد را انتخاب كرده؟ ما اصلا در قلب اینها قرار نمی‌دهیم بگذار هر كاری كه می‌خواهند بكنند، در قلب این یك عده قرار می‌دهیم اینها فرض بكنید كه مطلب را می‌بینند، حق را می‌بینند، باطل را می‌بینند، آدم دغل‌كار و دزد را می‌بینند، آدم دروغگو را تشخیص می‌دهند، آدم متقلب را تشخیص می‌دهند، آدم خائن، اما این عده نه! اینها نمی‌بینند و می‌روند دنبال، اینطوری است؟ گزینشی؟ یعنی خدا اینطوری گزینش كرده؟ خب این كه ظلم است، این كه عین ظلم است، قضیه چیست؟ قضیه به خواست برمی‌گردد! شما چه می‌خواهی؟ همانی كه می‌خواهی خدا در تو قرار می‌دهد، همانی كه شما می‌خواهید.

 می‌خواهی به راه خدا بروی، خدا بهت قرار می‌دهد، یك دفعه یك زنگ در گوشت می‌آید نكند اینطور باشد، تا می‌خواهی تصمیم بگیری تلفن زنگ می‌زند، موبایل زنگ می‌زند، یك دوستت، یك رفیقت می‌آید صحبت می‌كند یك دفعه لای حرفها می‌بینید آن مطلبی كه مورد نظر است لای حرفها است، این را كه فرستاده؟ این را كه گفته زنگ بزن؟ این را كه گفته حالش را بپرس؟ یا اینكه یك مرتبه فرض كنید كه انسان می‌خواهد یك اقدام بكند یك مرتبه می‌بیند یك مانعی جلو می‌آید و نمی‌گیرد، هرچه می‌خواهد تلفن بكند هی می‌گوید گوشی در دسترس نیست، آقا در دسترس نیست و نمی‌دونم، یا اینكه فرض بكنید تلفن خاموش است، یا اینكه فرض كنید زنگ می‌زنید زنگ صدا نمی‌دهد، این نباید

 الان در اینجا تماس بگیرد، این نباید الان در اینجا اتصال پیدا بكند، این ملاقات نباید بشود،

 چرا؟ این همان نور یقذفه اللَه است، وقتی نگاه می‌كنی می‌بینی چرا قضیه اینطوری است؟ چرا الان آن ...؟ می‌گوید آقا من دارم یك ساعت با شما تماس می‌گیرم شما در دسترس نیستی، كجا در دسترس نیستم؟ من در اتاق نشستم، كجا؟ [چه كسی‌] می‌آید این مانع را ایجاد می‌كند؟ یا اینكه فرض كنید انسان وقتی كه می‌خواهد اشتغال پیدا بكند با یك وسیله‌ای، می‌بیند كار نمی‌كند، كی این پیچ را بسته؟!! یا یك مرتبه در یك جا .....! چرا؟ چون خودش را [تسلیم حق كرده‌]، بنده كه دارم مطالب را می‌گویم همینطوری از سرخود نمی‌گویم این حرفها حرفهای مرحوم پدرم است، آن آمده خودش را تسلیم كرده، تسلیم حق كرده، تسلیم خدا كرده، وقتی كه اینطور شد، دو كار خدا انجا می‌دهد در اینجا، ١. زمینه و بستر برای آنچه كه موجب ترقی اوست فراهم می‌شود، تا حالا رفیقش این بود، فردا می‌بیند یك رفیق دیگر پیدا كرد عجب! این یك حرفهای دیگر دارد می‌زند، این یك چیزهای دیگر دارد می‌گوید، این یك جور دیگر دارد صحبت می كند، این یك همینطور مطالبی كه به گوشش می‌رسد.

 دوم موانعی را كه آن موانع او را از رسیدن به آن درجات و حق و واقع و آنچه كه برای او صلاح است باز می‌دارد، آن موانع را از پیش راه او برمی‌دارد، آن موانع برداشته می‌شود، یك دفعه شما نگاه می‌كنی با یك شخصی ارتباط داری، بعد، یك مدتی می‌گذرد سر یك قضیه‌ی كوچك طرف قطع رابطه می‌كندو می‌رود، وقتی می‌رود ا ا ا! این چه قدر برای من ضرر داشت! كی باعث شد؟ در حالی كه همین پارسال، شش ماه قبلش، دو ماه قبلش، خیلی بدتر از این هم می‌دید زیر چشمی چه می‌كرد؟ رد می‌شد، اما چه شد؟ این كه چیز مهمی نبود! این كه قضیه‌ای نبود، حالا من مگر به تو چه گفتم؟ مگر چه كار كردم؟ می‌بینید؟ بعد می‌رود هی دور، بعد می‌رود و بعد فاصله می‌گیرد و بعد هم كه فاصله گرفت شروع می‌كند به گفتن، دِ بگو! خدا خیرت بدهد، ای كاش زودتر می‌رفتی! این چیست؟ این مانع است، مانع دوم، نمی‌دانم در یك قضیه‌ای می‌خواهد اتفاق بیفتد، فرض بكنید كه یك شخصی می‌خواهد بیاید هی تمایل دارد، مسائلی پیش می‌آید، جریاناتی پیش می‌آید، این ارتباط برقرار نمی‌شود، این فاصله همینطور هست بعد هم طرف وقتی ببیند چیز می‌شود او هم می‌رود، همینطور نسبت به موارد. یك شغلی پیشنهاد می‌شود، یك مسندی پیشنهاد می‌شود، یك قضیه‌ای، تمام اینها در یك سازمان سیستماتیك، در یك همچنین سازمان سیستماتیك شكل می‌گیرد، بسترسازی و زمینه برای ترقی و رفع موانع، موانعی كه در اینجا برداشته می‌شود، این دو قضیه، این دو مطلب، انسان می‌بیند كه در زندگیش دائما در حال جریان است، دارد اتفاق می‌افتد، این یكی رفت، آن یكی رفت، ای خدا خیرش بدهد، آن یكی آمده، آن یكی‌

 چیز می‌كند، همینطور، یا نسبت به یك مسائل و چیزهای جدید، به موازات اینكه می‌بیند این شخص رفت، در همانجا هم می‌بیند یك نفر آمد، عجب! این كجا بود؟ این چرا تا حالا نبود؟! آن می‌رود به جایش چه می‌آید؟ به جایش یكی دیگه می‌آید جای او را پر می‌كند و و و چه فوائد و بركاتی كه برای این شخص می‌آورد.

 این مسئله، مسئله‌ی مهمی است، یعنی ما باید در نظر داشته باشیم كه آن حقانیت و حقیقتی را كه به دنبالش انسان باید حركت بكند، آن حقیقت فقط در مبانی و مطالبی به دست می‌رسد كه بزرگان و اولیای الهی آن مبانی را در اختیار گذاشتند و بی‌جهت هم نگذاشتند، بی‌جهت نگذاشتند و هر چه می‌گذرد خب خود دوستان مشاهده می‌كنند كه چه مسائلی در اینجا در جریان است، چه قضایایی پیش می‌آید، چه مطالبی از آنها نقل می‌شود كه هر كدام از اینها كارساز است و به گوش انسان می‌رسد، و این مطلب هم، مطلب مسلمی است كه آنچه را كه هست، آن سپردن دل و عقل است به مطالب بزرگان، نه اینكه صرفا حالا بودن، بودن و آمدن و رفتن و امثال ذلك دردی را دوا نمی‌كند! مشكلی را حل نمی‌كند، انسان هی بیاید و برود. اینی كه دنبال باشد، پیگیر باشد و به دنبال مطلب برود، آن مسئله را حل می‌كند. دیدن و ارتباط خیلی خوب است، خب انسان روحش باز می‌شود، شاد می‌شود، انشراح صدر پیدا می‌كند، منبسط می‌شود، همه‌ی اینها مفید ولی آنچه كه هست پیگیری و تعقیب مطالب است كه این مورد نظر بزرگان بوده.

 بنده یادم است در جریانات گذشته، در همان زمان سابق، رژیم گذشته، خب مطالبی كه اتفاق می‌افتاد، قضایایی كه اتفاق می‌افتاد، مرحوم آقا رضوان اللَه علیه خب وضعیتشان معلوم بود، ارتباطشان با دوستان معلوم بود، صحبتهایشان معلوم بود، اینطور نبودكه فقط بروند بنشینند یك جا و سرشان را پایین بیندازند و همه بیایند و دستشان را ببوسند، نه! می‌رفتند و صحبت می‌كردند، حرف می‌زدند، شهرستانها می‌رفتند صحبت می‌كردند، با دوستانشان در همانجا بودند، مسجد قائم، شاید سه چهار شب در مسجد صحبت می‌كردند، روزهای جمعه جلسه داشتند، جلسات عصرشان، تمام این مطالب را می‌گفتند خب نتیجه این مطالب چه شد؟ یك قضیه اتفاق افتاد، یك مسئله اتفاق افتاد، مرحوم آقا یك روز به من گفتند از تمام این افرادی كه در دور ما هستند فقط چند نفر در این جریان ثابت ماندند! این همه حرفها پس چه شد؟ آقاجان وقتی كه یكی مثل یك همچنین شخصی در كنارت است دیگر غصه چی را میخواهی بخوری؟ دیگر نگرانی از چه داری؟ اگر این شخص نفهمد كه چه به صلاح توست پس چرا تا حالا پیشش بودی؟ اگر این متوجه نشود كه چیزی به نفع توست پس چرا در اینجایی؟ خب پاشو و مساجد

 دیگر برو، این همه مسجد در طهران است، این همه مسجد در مشهد است، یك مسجد در اصفهان است، یك مسجد ....، این همه مساجد هست پس چرا اینجا آمدی؟ پس این حرفهایی كه تابحال زده می‌شد این حرفها را در كجا سپردی؟ از این گوشت گرفتی و از آن رد كردی؟ یا اگر رد نمی‌كردی پس چرا یك همچنین عملی انجام دادی؟ چرا بدون اجازه و بدون سوال و بدون مشورت به این عمل اقدام كردی؟ اینها همه سوال است، اینها نشان می‌دهد كه هر شخص دنبال همان افقی است و در همان افقی دارد حركت می‌كند كه فرض خودش را در آن افق قرار داده، دیگر پدر ما نعوذباللَه از پیغمبر صلی اللَه علیه و آله كه بالاتر نبود!

 چقدر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله برای مردم صحبت كرد، چقدر پیغمبرصلی اللَه علیه و آله ....، دیگر چطوری پیغمبر صلی اللَه علیه و آله بیاید بگوید كه بعد از من .....؟ با چه زبانی بیاید بگوید؟ با كنایه گفت، با اشاره گفت، با ایهام گفت، غیر مستقیم گفت، بالاخره در روز غدیر صراحتا هم گفت، خب دیگر چطوری بگوید؟ چطوری؟ یعنی شما لغتی را پیدا می‌كنید كه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله، آن لغت را ای كاش به كار می‌برد و كار نبرد و مردم در گمراهی افتادند؟ چه لغتی را پیدا می‌كنید؟ بالاتر از اینكه بیاید بگوید مردم من بر شما اولویت دارم و حق تقدم دارم از خودتان بر خودتان یا نه؟ دیگر از این بالاتر چه؟! یعنی اگر می‌خواهی آب بخوری من می‌گویم نخور نباید بخوری، این می‌شود معنای چه؟ اولویت، اگر می‌خواهی ازدواج كنی من بگویم آقا شما نباید ازدواج كنی، نباید ازدواج كنی این می‌شود اولویت، اگر نمی‌خواهی ازدواج كنی من می‌گویم آقا شما باید ازدواج كنی، این می‌شود اولویت، حتی اگر بالای پشت بامی، من می‌گویم خودت را از این پشت بام بینداز و بمیر تو باید بیندازی، نیندازی از بین رفتی!!

 امام صادق علیه السلام مگر عرض نكردم ظاهرا در همان صحبت‌های شبهای ماه مبارك بود راجع به حجیت فعل ولی امام صادق علیه السلام به آن شخص وقتی كه از مشهد آمد چه گفتند؟ بلند شو برو در تنور! آن تنور هم داشت آتش می‌كرد، یابن رسول اللَه من چه كار كردم؟ می‌خواهی من را اعدامم كنی؟!! من چه كار كردم؟ چه غلطی كردم؟ حضرت فرمود غلطی چیزی نكردی می‌گویم برو در تنور، نه یابن رسول اللَه فلان، مگر حتما باید كسی گناهی بكند آدمی بكشد؟ بنده امام تو هستم یا نیستم؟ تو آمدی از مشهد اینجا و می‌گویی آقا بلند شو بیا، این همه، دهها هزار نفر پشتت هستند و چه هستند، بر علیه این دستگاه فلان بكن، چه كار بكن، آنها پیشكشت، آقا خود تو بلند شو برو در این تنور، بالاخره نرفت و حضرت برگرداندند، یك دفعه یكی از آن اصحاب مخصوص، آن مخصوص، هنوز ننشسته‌

 دمپایی دستش بود، حضرت فرمودند دمپاییت را كنار بگذار و در تنور برو، ننشست و صاف رفت تو تنور، یك دفعه وحشت كرد، الان بوی كبابش محله را می‌گیرد! حضرت فرمودند خب بگو ببینم همسایه‌ات آنجا چطور است و شروع كردند حرف را برگرداندند، نیم ساعت باهاش حرف می‌زدند او هم آن تو داشته آتیش بازی می‌كرده برای خودش! حالا رفیقت را نگاه كن ببین چطور است زغال شده و چه شده؟ رفت نگاه كرد دید دارد با آتش‌ها، یكی یكی زغال‌ها و اینها را برمی‌دارد، خلاصه حالا بهش بگو بیاید بیرون، آمد بیرون، گفتند چند نفر مثل این توی خراسان داری؟ گفت دو نفر هم پیدا نمی‌شود! دو نفر هم نداریم! حضرت فرمودند پنج تا اگر مثل این داشتم قیام می‌كردم، توجه كردید؟ آنها هم اصحاب ائمه، اصحاب پیغمبر صلی اللَه علیه و آله، پیغمبر صلی اللَه علیه و آله كه از امام صادق علیه السلام هم بالاتر بود دیگر.

 این همه برای مردم صحبت كرد چه شد؟ دیگر چطوری بیاید بگوید كه مردم من بر شما اولویت دارم، خواست شما در جلوی خواست من صفر است، خواست من اراده‌ی من، حاكم است، غالب است و در جایی كه اراده‌ی من باشد شما اصلا نباید اراده كنید، نه اینكه اراده بكنی بعدبگویی نه خب او پیغمبر صلی اللَه علیه و آله است و ما او را ترجیح می‌دهیم، اصلا وقتی كه می‌آیی جلوی پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌نشینی باید این ذهن را كاملا خالی كنی و خواستت را بگذاری پشت در، وارد كه می‌شوی بدون خواست باشد، این خوب است.

 ما نه! خواست داریم، خوب است پیغمبر صلی اللَه علیه و آله اینطوری به من بگوید، بعد حالا كه وقتی كه گفت می‌بینیم مخالف شد حالا اینطوریش می‌كنیم، حالا آنطوری نمی‌شود؟ حالا اینطوری نمی‌شود؟ نمی‌دانم حالا می‌شود ....؟ وقتی دید نخورد بالاخره چشم! قبول می‌كنیم، یا قبول می‌كنیم و یا می‌رویم نعوذباللَه به یك نحوی از كنار مسئله رد می‌شویم، اما این صحیح نیست، این آدم را جلو نمی‌برد، آنچه كه جلو می‌برد این است كه وقتی پیش پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌رویم، وقتی پیش امام علیه السلام می‌رویم، وقتی می‌رویم، با زنمان دعوا داریم، با شوهرمان دعوا داریم، با بچه‌هایمان دعوا داریم، با شریكمان حرف و شكایت داریم، با همسایه نمی‌دانم چه داریم و شكایت داریم، وقتی كه در باز می‌كنیم امام می‌خواهد صحبت كند انگار ما با هیچ كس دعوا نداریم، با این نفس و با این طرز تفكر و با این نیت برویم جلو، برویم آنجا بنشینیم، برویم آنجا بنشینیم.

 یك قضیه اتفاق افتاده بود برای ما با بعضی از افراد، بعد هم مرحوم آقا گفتند كه خب بیایید ببینم چیست؟ تا گفتند بیا، من گفتم قرار است كه من در این مجلس محكوم بشوم و قشنگ پی را به تنمان‌

 مالیدیم، نه تنها ما آن را گذاشتیم پشت در، عكسش را پوشیدیم، آن لباس عكسش را كه ما توی این قضیه، حالا حق با من بود نه اینكه حالا بگوییم همینطور، حالا یك قضیه‌ای و حالا یك اشتباهی یكی كرده و فلان و این چیزها، گفتیم كه آقا در این مجلس قرار است كه در این قضیه محكوم بشویم، خیلی خب قشنگ دیگر رفتیم نشستیم، این اخوی بزرگتر ما دید من دارم می‌خندم، گفت او دارد حرف می‌زند تو چرا می‌خندی؟! گفتم جوجه را آخر پاییز [می‌شمارند]، شاهنامه آخرش خوش است، حالا ببین چه می‌شود، بعد دیدیم كه بله، بله آقا سید محسن اینجا اشتباه كرده و نباید این كار را انجام بدهد اللَهم صل علی محمد، بلند شوید و بروید، گفتم دیدی، مسئله از اول باید به این كیفیت بشود، خیلی خب، هیچ اتفاقی هم نیفتاد، اشتباه كردیم كه كردیم، شدیم كه شدیم، مگر قرار است كه ما همیشه حاكم باشیم؟ كه گفته؟ حاكم فقط آن است، نه! قرار است ما محكوم باشیم، و آیا با حاكم بودن، ما قدمی به جلو برمی‌داریم؟ یا نه؟ خیلی از اوقات با محكوم بودن و محكوم شدن قدم به جلو برداشته می‌شود. مسئله این است.

 ما نمی‌خواهیم هیچ وقت محكوم بشویم، ما نمی‌خواهیم هیچ وقت مورد طعنه قرار بگیریم، ما نمی‌خواهیم هیچ وقت بپذیریم كه اشتباه كردیم، مگر ما امام هستیم كه اشتباه نكنیم؟! آن كسی كه اشتباه نمی‌كند چهارده تا هستند و بس، همه اشتباه می‌كنند و خوشا به حال آن كسی كه بگوید اشتباه كردم و بپذیرد، نه اینكه پایش بایستد، همه می‌گویند اشتباه كردی، می‌گوید نخیر نكردم! این كیست؟ این آدم می‌ماند، این آدم می‌ماند، خیلی خب، بالاخره یك روزی می‌رسد كه آدم سرش را پایین می‌اندازد، مجبور است سرش را بیندازد، روزگار انسان را می‌آورد به آن وضعیتی كه انسان مجبور است ....، خب چرا انسان سرش را از اول بلند نكند و بگوید من اشتباه كردم؟ چرا؟! آقا من اشتباه كردم در این قضیه، دیگر این كار را انجام نمی‌دهم.

 قبلا هم گفتم در آن جلسه‌ای كه در قزوین صحبت كردم برای دوستان، خب لابد شنیدند، راجع به مطالبی كه اتفاق افتاده بود و جوابی كه دادم گفتم كه بله، نسبت به بعضی از افراد اشتباه كردم، گرچه اشتباه نكرده بودم در یك بخش از قضیه ولی می‌گویم اصلا بنده اشتباه كردم، خب اشتباه كردم كه كردم! بعد متوجه شدم كه اشتباه بوده حرفم را پس گرفتم، نگیرم؟! اگر یك شخصی اشتباه می‌كند بعد می‌فهمد اشتباه است باید همینطور روی اشتباهش بماند؟ این دستور ماست؟ این دستور دین است؟ وقتی به افراد گفته كه فلان كس این است بعد فهمیده نه اینطور نیست، باید بگوید چون یك دفعه گفتم، خودم را از دسته نیندازم، خودم را از موقعیت نیندازم، عیب است، خلاف است، بگویند اشتباه كرده، همینطور افراد

 را در اشتباه نگه بدارم، همینطور در خلاف نگه بدارم كه چه؟ كه نگویند به من اشتباه كردی! این است؟ این آدم دیوانه است، خیلی باید دیوانه باشد، از بلاهت و خل بودن گذشته، این آدم دیوانه است و كسی كه این كار را انجام می‌دهد دیوانه است، وقتی انسان اشتباه می‌كند می‌گوید آقا اشتباه كردم و بعد تصحیح می‌كند، مگر ما معصومیم؟! مگر ما چهارده معصوم هستیم؟! هیچ اشكال ندارد، این عقلی كه خدا به من داده یك محدودیتی دارد، براساس این محدودیت گاهی به راه راست می‌رود، گاهی به راه كج می‌رود، راه كج را وقتی كه فهمید برمی‌گردد.

 می‌گویند اگر شما اشتباه كردید پس چه تضمینی هست بر اینكه در آینده اشتباه نكنید؟ هیچ تضمینی نیست، ابدا، هیچ تضمینی وجود ندارد كه بنده اشتباه نكنم، بلكه دارم می‌گویم در آینده هم ممكن است اشتباه بكنم، پس بنابراین جنابعالی حرفهایی كه داری می‌زنی گارانتی داری به افراد می‌دهی كه بنده اشتباه نمی‌كنم پس تو پایت را جای پای عصمت گذاشتی! خاك بر سرت كنن! خاك بر سرت كنن!! كه اگر یك نفر اشتباه می‌كند این شخص نباید اعلام كند و اگر آمد اعلان كرد چه تضمینی دارد كه در آینده اشتباه نكند؟ مگر من معصومم كه تضمین به افراد بدهم كه بنده اشتباه نمی‌كنم؟! و جنابعالی معلوم است معصوم هستید كه تضمین دارید می‌دهید ما اشتباه نمی‌گوییم، چون دارید می‌گویید من نباید بگوییم دیگر، چه تضمینی دیگر وجود دارد كه بنده حرفهایم اشتباه نباشد؟ هیچ تضمینی وجود ندارد، تا وقتی كه بنده حرف می‌زنم، صحبتم این است، مطلبم این است، بعد كه متوجه شدم صاف می‌آیم همینطوری كه این حرف را زدم در جلسه‌ی بعد خدمت دوستان می‌رسم مطلبی را كه در جلسه‌ی قبل گفتم اشتباه بوده به این كیفیت بوده، خیلی هم اتفاق افتاده اتفاقا، خیلی هم اتفاق افتاده.

 گفتم كه دوستان می‌آیند، روایتی اشتباه می‌خوانم، می‌آیند [تصحیح‌] می‌كنند كه این روایتی كه خواندید اینطوری است، می‌گویم آقا روایت این است آن كه قبلا خواندم اشتباه بود، چه اشكالی دارد؟ افتخار هم می‌كنم! افتخار می‌كنم كه پایم را جای پای معصوم نگذاشتم، افتخار می‌كنم كه از حد خودم تجاوز نمی‌كنم، افتخار دارد، این افتخار دارد! باید انسان افتخار كند، این كم نیست كه انسان یك قدرتی داشته باشد، یك توفیقی خدا بهش بدهد، همیشه خودش را خاطی بداند، نه فقط در لفظ، واقعا خودش را خاطی بداند، اگر من خودم را خاطی ندانم آنوقت این بساطی می‌شود كه دارید می‌بینید، همینی كه دارید می‌بینید. ولی اگر خودم را خاطی بدانم، فردی كه معصوم نیست، فردی كه معلوماتش محدود است، فردی است كه اطلاعاتش محدود است، اگر خودم را در این نحو بدانم خب می‌دانم دیگر چطور صحبت كنم، می‌توانم چطور برخورد كنم، می‌توانم چطور تصرفات كنم، می‌توانم چه عملی انجام‌

 بدهم، اما اگر خاطی ندانم چه؟! هر كاری كه می‌كنم می‌گویم درست است، وحی مُنزَل است جبرائیل هم نمی‌تواند برگرداند، مگر نمی‌گویند؟ بعضی‌ها وقتی كه حرفی می‌زنند وحی است! هیچ كس نباید حرفی بزند، چرا نباید حرف بزند؟ چرا؟ این چه حسابی است؟ این همان چیست؟ همان كنار گذاشتن مبانی و جایش یك تندیس قرار دادن و به جای عمل به آن مبانی و عمل به آن تفكرات، انسان به جایش بیاید و یك مظاهر و ظواهر دیگری را كم كم بیاید جایگزین كند.

 تمام سعی بزرگان تا آنجایی كه بنده در ارتباط با آنها بودم این بود، تا اینجا این بود، مرحوم آقا تعریفی را كه از آقای حداد استادشان می‌كردند این بود كه من عاقل‌تر از این مرد در دنیا ندیدم، مرحوم آقای حداد كه علم نخوانده بود، سواد نداشتند، سواد اصطلاحی نداشتند، اولًا چه كسی دارد این حرف را می‌زند؟ یك عالمی دارد این حرف را می‌زند كه یا اعلم از علماست یا در ردیف اعلم علماست، یكی از این دو، یك فرد عادی نیست این یك، نسبت به كی این حرف را می‌زند؟ نسبت به یك شخصی كه یك كتاب اصطلاحی از این كتابهای متعارف علوم دینی و علوم اسلامی هم نخوانده! یك آهنگری بود و فلان و این، این شاگرد بزرگان، خب این هم از این طرف. چه مطالبی، چه روش و منشی، چه خصوصیتی از این استادش در اینجا دیده كه دارد این تعبیر را ازش به جا می‌آورد؟ چه صحبتی شنیده؟ همینطور كه نمی‌شود، همینطور كه نمی‌شود انسان روی هوا حرف بزند، لابد این حرفهایی را كه می‌زند، لابد این صحبت‌هایی كه می‌كند، لابد این تصرفاتی كه دارد انجام می‌دهد چه می‌كند؟ یعنی چه چیزی دیده؟ صحبت‌هایی كه می‌كند با عقل خودش با آن فكر حكیمانه‌ی خودش، با آن فهم عارفانه‌ی خودش سنجیده، دیده هیچ حرفی به آن مرتبه‌ی علیای از حق و از عقلانیت، مثل مطلب او نزدیك نیست.

 پس عرفان یعنی چه؟ یعنی عقلانیت، عرفان یعنی عقلانیت، آن هم كه ما خودمان می‌دیدیم همین بود، در روششان می‌دیدیم همین بود، بنابراین آن كسی در این راه قدم برمی‌دارد كه از ظواهر دست بكشد، بارها عرض كردم خدمت دوستان، به حرف این، آن شخص این را گفته نگاه نكند، شخص اشتباه كرده، خدا را قسم می‌خورم، صدها مورد از مرحوم آقا در زمان حیات خودشان حتی و به خصوص بعد از وفاتشان، از دوستان شنیدم كه با مطالب مرحوم آقا اصلا ناسازگار است و جور درنمی‌آید، نمی‌گویم تعمدا گفته، خیلی‌ها كه تعمدا، بنده در آن كتابی كه نوشتم در آخر جلد ٢ اسرار ملكوت اگر دوستان نگاه كنند، آنجا توضیح دادم كه چه كسانی آمدند و به دروغ و به تقلب آمدند مكاشفاتی نقل كردند!، شنیدم وقتی كه رفتند سوال كردند گفتند فلانی كذب محض دارد می‌گوید، خب بالاخره فردایی هم داریم، و معلوم می‌شود كه چه كسی دروغ گفته؟ توجه می‌كنید.

 من آنها را برای امروز نه برای آن روز، آن روز كه گذشت، برای امروز دوستان گفتم كه ببینید! افراد شیطان دغلباز و حقه‌باز همیشه هستند، همیشه هستند، یا به عناد یا اینكه یك افرادی هستند كه آلت دست شیطان قرار گرفتند به غیر عناد، عناد ندارند ولیكن فهمش این است، این همه ما خوابهای دروغ داریم، این همه مكاشفات دروغ داریم، نداریم؟ نشنیدید؟ شنیدید دیگر، خودتان شنیدید دیگر، نمی‌دانم خواب دیده فلان كس كه بروید فلان كار را بكنیدو به همه اعلام كنید و همین مطالب كه دیگر حالا بهتر است كه بیشتر باز نكنیم، توجه فرمودید؟.

 اینها برای چیست؟ به خاطر این است كه آن مبنا و عقلانیت رفت كنار، فلان كس این حرف را زده پس حرفش درست است! كی گفته درست است؟ فلان كس این حرف را زده آدم خوبی بوده، شاید این آدم خوب پیش تو آدم خوبی است پیش من آدم خوبی نباشد! بنده سراغ دارم كسی را كه البته الان از دنیا رفته در همان زمان، همان زمان سابق، زمان شاه عده‌ی بسیاری حتی از علماء اقرار داشتند بر اینكه این با امام زمان علیه السلام ارتباط دارد و بنده در همان زمان می‌دانستم این چه آدم بی‌دین و لا مذهب و بی‌وجدان و قصی القلبی است، نه تنها بنده، مرحوم پدرمان هم می‌دانستند، افراددیگر هم می‌دانستند.

 یكی از همین افراد كه نمی‌دانم الان زنده است یا نه؟ اطلاع ندارم، او كه از دنیا رفته و فوت كرده، رفته همانجایی كه باید برود یكی از همین افرادی كه فعلا شاید هم الان در قید حیات باشد و بسیاری به خود پدر ما اصرار می‌كردند آقا شما باید با این شخص رابطه داشته باشید! از بستگان ما، اصرار می‌كردند به ایشان، ایشان هم حرفی نمی‌زدند و ساكت بودند، هر چه می‌گفتند همینطور سرشان پایین بود. بعد معلوم شد كار این تا نزدیك زنای محصنه هم پیش رفته!! این را كه می‌فهمد؟ تا نزدیك زنای محصنه هم حتی پیش رفته! این فردی بود كه می‌گفتند با امام زمان علیه السلام رابطه دارد! كه آن شخص وقتی آمد به من گفت، یكی از بستگان ما كه فوت كرد در یكی از شهرستانها، گفت آقای سید محسن من یك آدم دنیادیده‌ام، من چرا باید گول این را بخورم؟ گفتم آقاجان این حرفها با دنیا دیدن نیست، یك چیزهای دیگری می‌خواهد، یادت می‌آید آن موقع به پدر ما داشتی اصرار می‌كردی كه شما باید با این ارتباط داشته باشی و او همینطور سرش را پایین انداخته بود؟ فكر نكردی برای چه جوابت رانمی‌دهد؟ هر چیزی كه نمی‌تواند بگوید، هر چیزی كه نمی‌تواند بگوید، حالا متوجه شدید كسانی كه مدعی ارتباط و مكاشفه و امام زمان دیده و تو خواب دیده و كشك دیده، از كجاها سر درمی‌آورند؟ وقتی كه من می‌گویم همان زمان و همین زمان كه انسان باید مبانی را فقط در نظر بگیرد و عقلش را

 به كار بیندازد این و این و این، را به كار بیندازد نه این را، به خاطر چیست؟ به خاطر اینكه امروز و فردا و دیروزمان به این مطالب نگذرد، بگوییم آخ آخ آخ این آخ را اول بگو كه بعد در چاه نیفتی! این آخ را اول بگو كه بعد به انحراف و اینها مبتلا نشوی.

 خب خیال می‌كنم كه با توجه به این موقعیت و وضعیت و نزول رحمت الهی در یك همچنین وضعی و اینها دیگر خیلی خلاف بلاغت باشد كه ما زیاد دیگر زحمت برای دوستان و رفقا داشته باشیم از اینكه خدمتشان رسیدیم و زیارت كردیم خیلی خوشبخت شدیم، خودمان شارژ شدیم، خودمان، چون راستش من خسته بودم، حتی امروز كه می‌خواستم از قم بیایم گفتم اگر نبود این وعده‌ای كه دادیم و دوستان آمدند یك جوری مطلب را چیز كنیم ولی الحمدلله دیگر با نفسها و همت‌های شما خود ما هم ..، دیگر موتور روشن شد همینطور صحبت ما هم كه خب پیش آمد.

 انشاللَه امیدواریم كه خداوند به این مطالب كه می‌گوییم، همه‌ی ما را موفق كند و بدانیم آن بزرگان كه رفتند و .... دیروز ظهر منزل یكی از دوستان بودم، یكی از طلاب در قم ظهر رفته بودم، نوجوانی بودند تازه ازدواج كرده بودند، رفته بودم پیشش، یك سوال از من كرد بعد از ناهار، گفت كه آقا یك سوال می‌كنم، مرحوم آقا این چرا، من خودم بعدش را گفتم، می‌خواهی بگویی چرا مرحوم آقا شد؟ گفت آره می‌خواهم این را بگویم، گفتم دو چیز، اول اینكه فهمش را به كار انداخت یك، دوم نسبت به آنچه كه فهمید تسلیم شد! این دو كلمه را در گوشت داشته باش، اول فهم را به كار انداخت، به جای فهم گوشش را به كار نینداخت، ما گوشمان را به كار می‌اندازیم، فلانی این را گفت، فلانی این را گفت، فلانی ....، خب بگوید، بگوید بابا این را ببند این كه این تو است، ببین این تو است این را من آنجا شنیدم، این را آنجا دیدم، این، این و گفت، این اینو گفت ها را كنار بگذار، اینی كه ما می‌بینیم و یقین داریم منطبق با مرام بزرگان هست آن را ما ترتیب اثر قرار بدهیم و بهش معتقد و ملتزم بشویم، دوم نسبت به آنچه را كه فهمیدیم نسبت به آن دیگر كوتاه نیاییم، بایستیم پای قضیه، پای مطلب بایستیم، كه بدانیم اگر ما شل بگیریم دیگر در آن دنیا كسی نمی‌تواند از ما حمایت كند، خودمان هستیم و خودمان، پرونده‌ی خودمان است، هیچ كس، زن با شوهر جدا می‌شود، پسر با پدر جدا می‌شود، شریك با شریك، هر كسی‌ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ‌ عبس، ٣٧ هر كسی دنبال كار خودش است، دارد جلو می‌رود.

 انشاللَه در فرصت دیگر اگر خدمت دوستان توفیق پیدا كردیم به دنباله‌ی این مطلب، خب این یك دنباله‌ای دارد و یك توضیحاتی دیگری هم دارد، گرچه خب رفقا خودشان می‌دانند، الحمدلله خودشان اهل اطلاع و اینها هستند و مطالب را هم شنیدند ولیكن خب دیگر ملاحظات جانبی هم در این زمینه‌

 داشته باشیم.

 امیدواریم كه خداوند همیشه سایه‌ی مقام ولایت حضرت حجة بن الحسن را بر سر همه‌ی ما مستدام بدارد و ما را از پیروان و شیعیان واقعی آن حضرت قرار بدهد و از شفاعتش در آخرت و رویت و ظهورش در دنیا ما را محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد